

... بی پرده با ترامپ!

ترامپ چندی پیش بمنظور توشیح عملکردش نسبت به ایران گفت: بعد از خروج آمریکا از برجام، مشکلات در ایران شدت گرفته . تورم در آنجا بالا است. در خیابانها شورش اتفاق میافتد (!) مردم نمیتوانند نان بخرند! پولشان بیارزش شده. آنها مجبورند مذاکره کنند.

آقای ترامپ!

ایرانیان را نشناخته اید. تاریخ ایران را نخوانده اید. این ملت برای لقمه‌ای نان، شرف فروشی نمیکند. پاسخ ایرانیان به شما همانی است که یعقوب لیث صفاری به معتمد خلیفه عباسی داد:

اگر در این مصاف ما پیروز شدیم که به کام خود رسیده‌ایم و اگر مغلوب شویم نان خشک و پیازی ما را بس است!

آقای ترامپ! خود کرده را تدبیر نیست. وقتی نابلدانه و زیاده‌خواهانه ایرانیان را در دو گانه خفت یا تسلیم قرار دهید جز پیروزی گزینه دیگری برای ایران وجود ندارد!

مصطف ایران با شما قرینه تدبیر هوشمندانه «طارق بن زیاد» در فتح اندلس است که با گذراندن سپاهیان لشکر اسلام از مدیترانه دستور داد جمیع کشتی‌های لشکر را سوزانندند و آنگاه به قوای تحت امرش گفت:

اکنون دیگر راه برگشتی جز پیروزی نداریم! و بدین سان اسپانیا فتح شد!

آقای ترامپ!

نابلدانه ایران را مجبور به پیروزی کرده‌اید.

#داریوش_سجادی

... نقاهتگاه!

تقلب در ۸۸ طراحی پروژه «مهدی هاشمی» و تیماش بود که با موفقیت توانست با این پروژه اصلاح طلبان را نیز در این زمین به بازی و نقش‌آفرینی گرفته و واریته ۸۸ را با توسل به نفرت هیستریک طبقه

متوسط از احمدی نژاد، کارپردازی کند.
پروژه تقلب ۷ ماه قبل از انتخابات و با تمهد معنادار «کمیته
صیانت از آرا» کلید خورد. این پروژه از «سورپرایز دوم خرداد ۷۶»
اقتباس شده بود که در آن تاریخ «پدرخوانده ایران» را شیرین‌کام
کرد و احباب ایشان ملاحظه کردند چگونه با دامن زدن به شعار تقلب و
تسلی به بداهه‌های نظیر «بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق» می‌توان
جامعه را قطبی و مدیریت جهت برداشت آرا کرد.
از سوی دیگر اخیرا «عبدالرضا هاشمزاًی» عضو فراکسیون امید مجلس
گفت:

آیا وقت آن نرسیده از خود بپرسیم ۱۰ سال حصر موسوی، کروبی و
رهنورد چه منافعی برای نظام داشته؟
نماينده مزبور ظاهرا در فهم مسئله دچار کژفهمی شده.
حصر بابت اخذ منفعتی صورت نگرفت تا اينک كاسبکارانه در جايگاه
محاسبه سود و زيان و هزينه و فايده آن بتوان نشست.
جنس حصر در مقام مقايسه، قربنه آسايشگاه سالمدان است که فرزندان
ناگزير و ناگریز و از سر استیصال مجبور می‌شوند عزیزان خود را که
بنا به دلائلی «هرینهزا» و «مساله‌ساز» شده‌اند غمگناه در نقاهتگاه
قرار دهند.

قدر مسلم محصورین اذناب شيطان نبودند و در اين تردید نیست ایشان
فرزندان انقلاب و ياران امام و رهبری بودند که کژفهمانه در ۸۸
اسیر بازی «پدرخوانده» و بازی خورده «حواريونش» شدند.
حصر تلخ‌ترین گزینه نظام و در عین حال خاصه‌خرجي قهری نظام برای
مهار يارانی بود که غافلانه و نامدبرانه و جوگیرانه نتوانستند
بفهمند در زميني بازی می‌کنند که بازيگرداش «کس دیگری» است که
دنیال «چيز دیگری» است!

#داريوش_سجادی

... من خر نیستم، جیگرم!

مطابق اخبار خبرگزاری‌ها با دستور قوه قضائیه دروازه ورودی شهرک
اعیانی «باستی هیلز» در لواسان برداشته شد و متعاقب آن تجمعی
بنام دانشجویان عدالتخواه ضمن استقبال از این اقدام خواستار
اقدامات بیشتر قوه قضائیه در جهت تحریب روحیه و اشاعه فرهنگ

اشرا فیگری شدند!

برخلاف دانشجویان مزبور شایسته است بجای تخریب دیوارهای حائل بین شهرک مزبور با بدنه جامعه، اقدام به کشیدن دیواری شیشه‌ای دور تا دور شهرک مزبور شود و با فروختن بلیط، از این شهرک به عنوان یک جاذبه توریستی برای بازدید کارشناسان و باکتری‌شناسان بهره‌برداری شود.

بدون تردید ماهیت شهرک مزبور و شهرک نشینان مزبور نمادی از یک بیماری بدخیم خود باختگی و بیهویتی فرهنگی است.

باستی هیلزیان جماعتی بیمارند که در عقده حقارت نسبت به هویت آمریکائی می‌سوزند تا جائی که در شهوت همزادپنداری و این‌همانی بین خود با آمریکائیان، حتی نام شهرک مسکونی‌شان را هم قافیه با اشرافی نشین لوس‌آنجلس (بورلی هیلز) نام گذاری کرده‌اند.

باستی هیلزیان را نباید تنبیه کرد بلکه به عنوان نمادی از عقده «حقارت و بیهویتی» ایشان را در قامت یک لاپراتوار ارزشمند جهت گونه‌شناسی بدخیم‌ترین مبتلایان به کمپلکس «غرب‌بندگی» و بمنتظر تدریس و تنبیه دانشپژوهان رشته سایکولوژی می‌باشد ایشان را حفظ و نگهداری و کالبدشکافی شخصیتی(!) کرد.

ایشان هویت باختگانی‌اند که با جلوت در کسوت اشرافت، مُنترانه تلاش می‌کنند ضمن بزرگ کردن خود در فورمات ارباب غربی فریاد بزنند: ما خر نیستیم، جیگریم!

#داریوش_سجادی

بوسیدن | انگشترا!

ترامپ بدون کمترین شایستگی و بدون التفات به آلفابت‌ای دنیا سیاست تلاش دارد خود را در مناسبات بین‌المللی در قامت «گادفادر» برسمیت بشناساند.

در دنیا «پدرخوانده»‌ها احترام داشتن بیش از قانون ارزش دارد و «بوسیدن انگشترا پدرخوانده» نمادی است از تن دادن به نظام احترام‌محور و چاکرسالاری برسمیت شناخته شده در مناسبات پدرخواندگی.

علیرغم این، بصلاحیت‌های ترامپ ثابت کرده وی در قامت «کورلئونه» قادر پرنسیب‌های پدرخواندگی است. پدرخواندگی بازتولید نوعی

مناسبات لات باز انه است که هر چند سخيف است اما همان سخافت نيز لوازم و قواعد خاص خود را دارد.

در دنياى «لاتى» اين امر بر «گنده لات» مُسجل است که رقيب را باید آنطور زد تا مُجاب به بوسيدن انگشتريش شود.

گنده لاتى که رقيباش را در دو راهى «مرگ يا خفت» قرار دهد «هر چه هست» پدرخوانده نیست. بر اين منوال است که الوات در دنياى لاتى خود از «چاقوهای تيغه كوتاه» برای زخم زدن بر رقيب استفاده میکنند تا رقيب مرعوب شود نه مرحوم!

لات بازى ناشيانه و پدرخواندگى نابلدانه ترامپ در مقابل ايران بصورت قهرى ايران را مجبور به پیروزى کرده! ايران محکوم و مجبور به پیروزى است چون ترامپ نابلدانه راه دیگرى برای ايران باقى نگذاشته.

پيشنهاد ترامپ به ايران «تسليم يا مرگ» است و طبعا ايران تن به اين دوگانه نخواهد داد و با قوت مجبور به مبارزه خواهد بود.

نکته اى که ترامپ نمیفهمد آنست که در فرداي «مساف محکوم به پیروزى ايران» تا آينده اى بعيد کاخ سفید امكان کمترین دسترسى به بهبود مناسبات با ايران را نخواهد داشت. بسياستى های فعلی ترامپ نسبت به ايران، پل نشکسته اى را باقى نخواهد گذاشت تا در آن «پیروزى محتموم»، آمريکائيان بتوانند اميدى به نزديکى با اiran داشته باشند. گذشته از آنکه پیروزى محتموم اiran حامل اين پيام به دنيا خواهد شد که «میتوان تن به مناسبات سلطه آمريکائى نداد و موفق هم شد» و بدین ترتيب واشنگتن با دست خود اiran را مبدل به الگوي موفقى در سلطه ستيرى خواهد کرد.

ترامپ باید بفهمد بقول «كورلئونه» اولين قاعده در دنياى «پدرخواندگى» آنست که:

به دوستانت نزديك باش و به دشمنانت نزديکتر!

#داريوش_سجادى

#پدرخوانده

#ترامپ

تا یتان‌ها!

سیدحسین موسویان دیپلمات اسبق وزارت خارجه طی مقاله‌ای در هفته نامه گاردین در تبیین وضعیت سیاسی مبتلا به ایران و آمریکا نوشته: ترامپ برای برونو رفت آبرومندانه از وضعیت فعلی در ارتباط با ایران به یک چرخش استراتژیک در سیاست‌های جاری‌اش نیاز دارد. برخلاف باورداشت آقای موسویان واقعیت‌های سیاسی بوضوح نشان دهنده آنست که ترامپ در حوزه دیپلماست اساساً فاقد نگاه استراتژیک است. به همین دلیل طی این مدت سطح منازعه بین تهران و واشنگتن از جنبه استراتژیک خارج شده و به سطوح تاکتیکی تنازل پیدا کرده. تنازلی که به اعتبار تبحر ایران در رقات‌های تاکتیکی می‌توان از آن استقبال کرد! تجربه اثبات کرده ایرانیان در تاکتیک زَر آدانی زبده‌اند که بخوبی می‌توانند «تاس بد» را «خوب بازی» کنند.

ترامپ برخلاف اسلاف خود ضعیفترین و نابلدترین رئیس جمهور آمریکا در حوزه دیپلماست است. همین نابلدی این فرصت را برای پایوران ایران فراهم آورده تا بتوانند ترامپ را مدیریت کنند.

هر اندازه جوچ بوش در امر دیپلماست مانند بوکسوری قهار عمل می‌کرد که تنها به مشتها و صربات سنگین به حریف اهتمام داشت. اما ایدئولوژیک بودنش به اندازه کافی وی را سترون کرده بود تا نفهمد با حمله به افغانستان و عراق ناخواسته ایران را بدون کمترین هزینه و بدون حتی شلیک یک گلوله از شر «طالبان و صدام» دو دشمن سنتی و قدرتمندش در شرق و غرب خلاصی می‌بخشد.

او باما نیز در سیاستورزی شترنج بازی زبده بود که می‌کوشید صفحه چینش و آرایش قوای سیاسی در نزاع با ایران را با توصل به «استراتژی استحاله نظام» آنگونه بچیند تا نهایتاً بتواند از طریق برجام، پرآگما تیسم‌ها را در ایران تقویت و ثبت کند!

ترامپ برخلاف این دو «سا یکلاپس» غول تک چشم و غیرقابل پیش‌بینی «تایتان»‌ها را می‌ماند که به اعتبار «عقبه تجاری‌اش» دنیا را تنها از چشم‌انداز پول می‌تواند ببیند.

بقول ما یکل پت؛ او نی که فقط با چکش کار کرده، همه چیز رو میخ می‌بینه! ترامپ نیز «سا یکلاپس» است که نگاهی تک چشمی و پول محورانه به دنیا دارد. تاجری است که تنها با پول کار کرده و بالطبع همه چیز را کالا و قابل ابتداء می‌انگارد! بدین منوال ترامپ را باید غولی انگاشت که علی رغم نعره‌های گوشخرash نمی‌توان از او ترسید و می‌توان مدیریت و مهارش کرد. غولی که بوى دلار را خوب می‌فهمد.

بر این اساس می‌توان از بازی تاکتیکال ایران با ترامپ استقبال کرد

که:

- با توجه به فضای رقابت‌های انتخاباتی آغاز شده در آمریکا
- و با توصل به سیاست تعلل و وقتکشی بکوشد خود را از استیصال ترامپ جهت احترار از رفتارهایی با ریسک بالا که به پیروزی وی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا لطمه میزند، بهره‌مند سازد.

#داریوش_سجادی

گیج لو ماسی!؟

آمریکائیان طاها را تعادل سیاسی خودشان را از دست دادن! بالغ بر سه ماه پیش بود که واشنگتن سپاه پاسداران را در لیست تروریستی‌اش قرار داد اما بعد از مواجه شدن با ضرب شست سپاه در سرنگونی «گلوبال هاوک» ناگهان دچار رقیق‌القلبی شد و پاسخ نظامی به ایران را بدليل احتمال کشته شدن ۱۰۰ ایرانی کنسل کرد. طاها را آمریکائیان برخورد از موضع قدرت را بهتر می‌فهمند و فرای گنده‌لات بازی مالوف در دیپلماسی کاخ سفید امروز وزارت خارجه آمریکا در اقدامی طاها‌الصلاحانه گروهک جنایتکار «جیش‌العدل» را به دليل ترور مردم و مسئولین ایرانی در فهرست گروههای تروریستی‌اش قرار داد.

اگر واشنگتن در مقام دلبری و دادن امتیاز و ترغیب ایران به مذاکره و در چارچوب دیپلماسی «چماق و هویج» این اقدام را کرده قطعاً افاقه نمی‌کند!

وزارت خارجه آمریکا نمی‌تواند از سوئی با تروریستی اعلام کردن «جیش‌العدل» برای ایران چشمک اغواگرانه بزند! اما همزمان جان بولتون‌شان می‌همان افتخاری گروه تروریستی وحش مسعود رجوی باشد و در ضیافت گرازهایی که ۱۷۰۰۰ ایرانی را ترور کرده‌اند و عده سقوط جمهوری اسلامی در بهمن ماه را بدهد!

ترامپ و حلقه حواری‌نش مرزهای دیپلماسی را با گیج‌بازی‌های محیر‌العقل‌شان جا بجا کرده و طاها را اصرار دارند نام خود را ذیل مجانین تاریخ دیپلماسی آمریکا برنده کنند.

#داریوش_سجادی

#ترامپ

دادخواست چپ خط امامی!

خط امام، اصلاحات و جنبش سبز، عنوان مقاله‌ای است بقلم سعید حجاریان که طی آن تلاش شده ضمن مفصل گذاری بین چپ خط امامی با جنبش اصلاحات و جنبش موسوم به سبز، مبانی فکری و عقیدتی این سه را تبیین و تباین کند.

اگر فلتات لسان نباشد در مقام تلخیص از مقاله حجاریان قطعاً سلاخی چپ خط امامی مستفاد می‌شود.

چپ خط امامی در طول ۴۰ سال گذشته دو بار سلاخی سیاسی شد! بار نخست سال ۶۸ بود که با آغاز ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی با ذکاوت و سعایت «هاشمی» چپ خط امامی در عموم حوزه‌های حکومتی منزوى و منعزل شد و با تدبیر «هاشمی» تن به یک بازنیستگی زودرس داد!

علی‌رغم این ۸ سال بعد از «سلاخی نخست خط امامی‌ها» فصل دوم این سلاخی در فردادی دوم خرداد ۷۶ و بعد از روی کار آمدن محمد خاتمی اتفاق افتاد. این در حالی بود که به اعتبار خاستگاه محمد خاتمی نوید آن داده می‌شد که خرداد ۷۶ نقطه بازگشت خط امامی‌ها به عرصه سیاست باشد اما برخلاف تصور با مصادره «دوم خرداد ۷۶» توسط استحاله طلبان یک بار دیگر چپ خط امامی به مسلح رفت و هویت سیاسی‌اش توسط نورسیده‌های سیاسی و تجدیدنظر طلبان تخفیف و تخطیه شد.

اکنون مقاله حجاریان را باید سومین سلاخی چپ خط امامی محسوب کرد که در خوشبینانه ترین پنداشت می‌توان آنرا محصول بدفهمی یا کژفهمی حجاریان از بدیهیات و مبانی فکری و اندیشگی امام و پیروان خط امام دانست.

حجاریان در تبیینی ناراست از خط امامی‌ها مرتكب چند اشتباه شده. اولاً بظاهر تلاشی آندوسکوپیک کرده تا خط امامی‌ها را آسیب شناسی کند اما آندوسکوپی ایشان قبل از آنکه درون‌بینی بر محور واقعیت باشد مصادره واقعیت بر محور باورداشت انتزاعی و شخصی ایشان از مبانی اعتقادی چپ خط امامی است. بر همین منوال ایشان در داوری خود دچار

کژروی شده و ابرام و استقرار و ماندگاری چپها بر اصول را ایستائی و توقف و فریزشگی در گذشته معنا کرده!
حجاریان: چپ خط امامی در گذشته متوقف مانده (!)

بیالتفاتی به مبانی معرفت شناختی «خط امام» نقطه عزیمت حجاریان به کژراههای است که ناشی از تعلق ایشان به دوران رُمانیسم انقلابی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی است که مانع از آن میشد تا بیرون از هیجانات و خلجانات و بهجت‌های سیاسی، امام و خط امام را فهم کند و بالتبیع و ناصوایانه پایمردی بر اصول را «فریزشگی در گذشته» فهم می‌کند.

(نگاه کنید به از رُمانیسم انقلابی تا سکولاریسم رُمانیک)
<https://bit.ly/2MuAhKG>

خیر جناب حجاریان! چپ خط امامی پیروی و پیوستگی‌اش به امام از همان ابتدا مبتنی بر تقطن به مبانی معرفت شناسانه «انقلاب امام» و «امام انقلاب» بود و به همین دلیل در تندبادهای سیاسی نلغزید و همچنان در سرحدات اصول اعتقادی امام، آن اصول را سنگربانی می‌کند. جناب حجاریان برخلاف باورداشت شما این بمعنای «ماندگاری در گذشته» نیست و در هر دائره المعارف آنرا مستظره بودن به عمق اندیشگی و برخورداری از اصول و پشتونهای فکری و عقیدتی معنا می‌کند.
اشتباه حجاریان آن است که چپ خط امامی را زائدهای از جوار اندیشه امام تلقی و فهم می‌کند در حالی که چپ خط امامی اسم مستعار همان «اسلام ناب محمدی» است که امام نیز ذیل آن تعریف می‌شد.

زمانی کارل مارکس در کلافگی از مارکسیست‌های مارکسیست‌تر از خودش می‌گفت:

من مارکسیست نیستم، کارل مارکس‌ام!
اکنون خط امامی‌ها نیز در پردازی تحریف تاریخ باید بگویند:
امام «خط امامی» نبود! امام و خط امامی‌ها جملگی اختلاط اسلام نابودند با عمق اندیشگی و مبانی معرفت شناختی برگرفته از اسلام ناب محمدی.

همین بیالتفاتی منجر به آن شده تا حجاریان ناصوایانه و ناراستانه «خط امام» را به جنبش «برا برق خواهان» مُتصف کند! چیزی که ارزنی در فاهمه خط امامی‌ها اصالت نداشت.

حجاریان رندانه «برا برق خواهی» جنبش چپ مارکسیتی را بنام دغدغه چپ‌های خط امامی سند زده در حالی که برخلاف پنداشت ایشان «برند» خط امامی‌ها تعلق خاطرشان به آرمان «عدالت خواهی» است و اساساً «عدالت خواهی» کلیدوازه و نقطه تمايز شیعه با دیگر تحالفهای و فرقه‌های اسلامی است.

حجاریان در انتهای کلیدی‌ترین بیدرکی‌اش از آموزه‌های امام و خط امام

را برون ریخت می‌کند انجا که متولّ به «نانسی فریزر» فیلسوف چپگرای آمریکائی و نظریه The Three R's شده و در مقام تبیین شعار «رأی من کو» می‌نویسد:

می‌توان شعار، «رأی من کو» را به عنوان گفتار شاخص تغییرخواهی، باز ترجمه کرد ... «من» ضمیر اول شخص و ناظر بر فاعل است؛ و به تعبیر فلاسفه بیانگر فاعل شناساً. اما در ظرف این شعار معادل «من»‌ها بی‌است که بناست در حوزه اجتماع به رسمیت شناخته شوند و صدایشان شنیده شود.

نقطه تباین و عدم تفطّن و درک نادرست حجاریان از ماهیت چپ خط امامی ناظر بر جهل ایشان نسبت به فهم فلسفی خط امام است. حجاریان غافل از آنست که «من» در اندیشه امام و خط امام قبل از ضمیر اشاره، ضمیر «تعیین» است. تعیینی که در منظومه فکری امام مبنای تفرعن است و امام آن را بدانگونه در ترمینولوژی و ایدئولوژی خود و بالتابع سلوک مُلکداری خود، ذم کرده‌اند: نیستم نیست که هستی همه در نیستی است هیچ و هیچ که در هیچ نظر فرمائی (توضیحات بیشتر را در مقاله فرجام و انجام انسان در لیبرالیسم و انسان ببینید)

<https://bit.ly/2NlyEpT>

در مجموع اهتمام حجاریان در تبیین خط امام کُلّاژی ناهمگون و نامانوس و ناواقع از چینش قطعات پازلی است که قادر شمایلی مفهوم است

#داریوش_سجادی

با هوش مد هوش!

دونالد ترامپ را در قامت یک پدیده می‌توان فردی هوشمند محسوب کرد و در جدول هوش‌های ثلثی بدون تردید ترامپ از هوش هیجانی (EQ) (ایموشنال اینتلیجنس - Emotional Intelligence) بالنسبه بالائی برخوردار است و با اتكای بر همین هوش است که فرد قادر خواهد بود عواطف و ارتباطات خود را با دیگران مدیریت کند.

على رغم این بداعمالی ترامپ آنست که هوشمندیاش با اقتضائات نوین سیاسی در داخل و خارج آمریکا هماهنگ نیست و بالطبع در مسیر تمثیت و سلوک مُلکداری «هوشمندی هیجانیاش» نتوانسته گشايشی را برای وی فراهم آورد.

ترامپ را به تعبیری میتوان تکرار کمیک تاریخ آمریکا محسوب کرد که شوربختانه برخلاف سنت سیاسی موفق اسلافاش در توسل به دیپلماسی «ارهاب سالاری» ناکام مانده.

خلاصه اهتمام ترامپ را میتوان بدانگونه فهم کرد که ایشان هوشمندانه میکوشد با توسل به یک بسیج عمومی از طریق ترویج گفتمان «ترس و ارعاب» گشاینده راههای برون رفت خود و اهدافاش در دنیا سیاست شود.

امری که پیشتر و با موفقیت ذائقه سیاسی دولتمردان آمریکا را در فردای جنگ جهانی دوم شیرین و کامیاب کرده بود.

ترامپ بنوعی در حال گرته برداش از سیاست منقضی شده واشنگتن در دهه ۵۰ میلادی است که در آن تاریخ ژنرال آیزنهاور با موفقیت توانست به استعداد برادران دالس و با توسل به دیپلماسی تزریق و ترویج ترس داخل آمریکا و متعددین خارجیاش را به یک اینهمانی جهت بسط و گسترش هژمونی ایالات متحده برساند.

هر چند در آن تاریخ جان فاستر دالس وزیر خارجه وقت آمریکا در کنار برادرش «آلن» در سنگر ریاست CIA با زیرکی توانستند با توسل به «خطر سرخ» آمریکائیان و اروپائیان را بمنظور لزوم پذیرش اقتدار و مهتری واشنگتن ذیل «بسیج ترس» مدیریت و توجیه کنند و هر چند در حال حاضر نیز ترامپ قرینه برادران دالس را در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی (پومپئو و بولتون) در آستین دارد اما بقول «آرخیلوخولس» رویاه خیلی چیزها می‌داند، اما خارپشت فقط «یک چیز خیلی مهم» می‌داند!

چیز مهمی که ترامپ نمی‌داند آنست که اولاً آمریکایی دهه پنجاه «آمریکای خوشبختی» بود که شهروندانش در اوج شکوفائی اقتصادی، فخر آزادی و دمکراسی را به دنیا می‌فروختند و ثانیاً در نظام دو قطبی جنگ سرد، آمریکائی و اروپائی در مقابل «خطر سرخ» چیزهای زیادی برای از دست دادن و ترسیدن داشتند تا برادران دالس بتوانند با حربه ارهاب ایشان را در قفای خود بسیج و اجیر و مدیریت کنند.

اگر آیزنهاور اقبال پیدا کرد تا از طریق واهمه در فاهمه آمریکائیان برخوردار از سیاستگذاری کامروایانه در دهه ۵۰ شود اکنون و برخلاف آن دوران برای آمریکائی ترس خارجی افاقه نمی‌کند و دغدغه امروز شهروندان در آمریکا بحران معیشت و اشتغال و افزایش دستمزدها و بیمه درمانی حرف اول را می‌زند.

بر این منوال و عطف بر همین فقدان سیاست‌های جنگ طلبانه ترامپ را ایرانیان می‌توانند جدی نگیرند. همه تلاش ترامپ از دامن زدن به ایران‌هایی قبل از ترساندن ایران القای ترس نزد شهروندان آمریکائی است تا از آن طریق بتواند افکار عمومی در داخل آمریکا را همسوی بلندپروازی‌های خود کند.

فقدان انگیزه ترس خارجی در فاهمه آمریکائی و ابتلای شهروندان آمریکا به روزمره‌گی‌های معیشتی به اندازه کافی توانائی دارد که هوش هیجانی ترامپ را متقادع کند تا بمنظور از دست ندادن پایگاه افکار عمومی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو «همآوردطلبی با ایران» را از مرز بلوغ جلوتر نبرد.

ترامپ را باید فردی با هوش محسوب کرد که تا خر زمانی‌اش در عمل او را مبدل به فردی مدھوش کرده

#داریوش_سجادی

من به این اصلاحات کا فرم!

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، داریوش سجادی اصلاح‌طلب مقیم آمریکا چندی پیش در گفتگوی تفصیلی با تسنیم، در انتقاد به عملکرد موسوی و کروبی و اصلاح‌طلبان در جریان فتنه ۸۸، تأکید کرد که هزینه‌ای که جنبش سبز به مملکت وارد کرد از جنگ بیشتر بود و من معتقدم اگر اغتشاشگران در سال ۸۸ پیروز می‌شدند داعش الان در تهران بود.

در پی مصاحبه مذکور، سجادی از سوی برخی اصلاح‌طلبان خارج از دایره اصلاح‌طلبی تعریف و غیراصلاح‌طلب خواند شد! برای برخی‌ها نیز مواضع تندی فردی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند، به جریانی که عنوان اصلاحات را یدک می‌کشد، جای تعجب داشت و شاید قابل باور نبود. در همین راستا داریوش سجادی در گفتگویی تفصیلی با خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، به توصیفی مشروح از اعتقادات و اندیشه‌های سیاسی خود، اصلاحات واقعی و اصلاحات موجود پرداخت.

متن کامل این مصاحبه به شرح ذیل است:

*** به چنین اصلاحاتی کا فرم

* تسمیم: در خلاصه‌ترین شکل ممکن داریوش سجادی کیست؟ یعنی از حیث سیاسی کجای جدول مختصات جناح‌بندی‌های سیاسی ایران قرار دارد؟ این را از آن جهت می‌پرسم که شما خود را اصلاح‌طلب اطلاق می‌کنید اما در عموم اظهارات یا مقالات خود با اصلاح‌طلبان مرزبانی و مواضع تند و منتقدانهای دارید.

- سجادی: بله؛ کاملاً با شما موافقم و بنده در عموم اظهارات و مقالاتم، بعضاً انتقادات تندی به اصلاح‌طلبان و اصلاحات موجود داشته و دارم و اصلاً بگذارید خیال‌تان را در همین ابتدا راحت کنم که داریوش سجادی در عین اعتراض به بیوزنی یا کموزنی در قالب سرآمدان جنبش موجود و موسوم به اصلاح‌طلبی و در عین حالی که خود را اصلاح‌طلب می‌داند اما و هم زمان به چنین اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود در صحنه‌ای تا بُن دندان کافر است!

اما همان‌طور که بارها هم گفته‌ام، کما کان خود را ذیل جنبش اصلاح‌طلبی معنا می‌کنم که از خرداد 76 و از منتهی الیه «چپ خط امامی» و با دغدغه اصلاح کژی‌ها و کژتا بی‌ها و کثرفهمنی‌ها و کثرروی‌های مبتلا شده به نظام و انقلاب، به جنبش موسوم به اصلاحات پیوست اما اجازه بدھید همینجا نیز این توضیح را بدهم که پیوستن چپ خط امامی به خمینی و انقلاب خمینی نه به اعتبار قد رعنای ایشان بود و نه محصول صفوت و صلابت و مدهوشی در کاریزمای معظم‌له بود.

ولایت فقیه و تقيید به ولایت فقیه در فهم «چپ خط امامی» قبل از اصل 110 قانون اساسی و قبل از تفطن به رشحات قلمی امام در تحریرالوسیله، ناشی از درک و تقيید ایشان به «غدیر خُم» و شأنیت اصل امامت و ولایت در میانه خمسه اعتقادی شیعیان بوده و هست.

تقيید به «امامت» نزد شیعه که لقلقه زبانی نیست. ضمانت اجرا دارد. «من کنت مولا فهذا علی مولا» در غدیر خم اتمام حجت رسول الله و تصریح مُصرح ایشان به 3 اصل بدیهی و طبیعی در ساحتِ دین بود دائر بر آنکه اولاً جامعه اسلامی حکومت لازم دارد. ثانیاً حکومت اسلامی محتاج حاکم است. ثالثاً «علی» (ع) شاخص شرایط حاکم اسلامی است.

بر این منوال خمینی و متابعت از خمینی و ایضاً خامنه‌ای و متابعت از خامنه‌ای همان قدر تابع اصل امامت شیعیان است که اعتقاد و التزام به شانیت و اصلاحیت حاکمی و حاکمیت علی ابن ابیطالب در فردای رحلت رسول الله.

ولایت فقیه مبنای اعتقادی شیعه است که در انقلاب اسلامی از قوه به

فعل رسید و ذیل چنین خوانشی از حاکم اسلامی جمیع پایوران اعم از رئیس جمهور تا رئیس قوه قضائیه و ریاست پارلمان و امرا و وزرا و سفرا اجماعاً «کارگزاران» حاکم اسلامی محسوب و قلمداد می‌شوند.

همینجا نیز اجازه دهید برای آنها که سفته در دست گرفته و عوام فریبانه با ادعای نقش داشتن در انقلاب اسلامی سهم و حق خود را از انقلاب مطالبه می‌کنند، یک پرانتز باز کنم و به صراحت خدمت ایشان معروض دارم که خیر! دیر رسیدید؛ تمام شد! ترش یا شیرین در مضيق‌ترین تعریف ممکن انقلاب اسلامی ۵۷ یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی ۵۷!

صدر تا ذیل انقلاب اسلامی ایران خمینی بود و بس. یک خمینی بود و بقیه به مثابه براده‌های در شعاع مغناطیس ایشان محنه‌آرائی می‌کردند.

آقا یان طوری حرف می‌زنند گوئی ما در انقلاب نبودیم یا مبتلا به آلزا یمر شده‌ایم. جمیع گروها و شخصیت‌های سیاسی تا قبل از نماز عید فطر قیطریه شهریور ۵۷ اساساً باوری به اصالت انقلاب خمینی و مذهبیون نداشتند و بعد از رؤیت آن حضور گسترده و میلیونی نمازگزاران بود که به صرافت جدی بودن انقلاب خمینی افتادند و از آن تاریخ به بعد بود که با بلند کردن شمایل و علم و کتل خود در میانه «تظاهرات مردم تحت امر خمینی» رندانه دست به مصادره تظاهرات به نفع خود زدند تا در فردای پیروزی از مستمسک لازم به منظور سهم‌طلبی از انقلاب برخوردار باشند.

اساساً از فردای سرکوب ماجراجوئی «سیاه کل» در بهمن ۴۹ دیگر هیچ حرکت قابل وثوقی در عرصه مبارزه سیاسی ایران چه در سطح شخصیت‌های ملی و ملی - مذهبی و مارکسیستی و مجاهد خلقی چه در سطح سازمان‌های سیاسی اپوزیسیونی، وجود خارجی نداشت و جملگی یا در خلوت زندان چرت سیاسی می‌زدند و سرگرم بحث‌های ایدئولوژیک خود بودند یا در بیرون دپولتیزه شده و حداکثر شباهی شعر گوته را با «توهم مبارزه» راه‌اندازی می‌کردند و «سیاه کل» را باید پایان تمام ژانرهای سیاسی ضد رژیم از منتهی‌الیه چپ مارکسیستی تا ملیون و ملی - مذهبیون داعیه‌دار مبارزه با رژیم پهلوی محسوب کرد که در فردای سرکوش جملگی دچار فترت شدند تا آنکه خمینی و خروش خمینی در ۵۶ سنگر و جبهه مذهب علیه استحکامات پهلوی را با قوت و قدرت و ظفرمندی در پنهان سیاسی ایران فعال کرد.

*** بار اصلی جنگ به دوش سربازان دین‌محور خمینی بود

بعد از انقلاب هم در تمام طول جنگ بار اصلی جنگ و دفاع از انقلاب و ایران و تمامیت ارضی کشور باز هم بر دوش سربازان دین‌محور خمینی بود و در طول تمام آن 8 سال آقایان با همه دواعی وطن‌دوستانه و ایران‌پرستانه‌شان رفته بودند گل بچینند! بدین منوال این کمال پرروئی است که آقایان امروز سفته در دست، سهم‌خواهی و ریزه‌خواری خود از سفره انقلاب را کاوشگری می‌کنند!

به قول میشل فوکو حضور توده‌های شرکت‌کننده در تظاهرات یک حضور دو ساحتی بود که در یک ساحت برخوردار از محاسبات سیاسی شخص بود و هم زمان و در ساحتی دیگر ایشان را مستحیل در جنبش انقلابی خمینی در مقابل شاه کرده بود اما مقابله ایشان با نظام شاه به واسطه حزب سیاسی و محاسبات سیاسی حزب متبع‌همشان نبود. ایشان سلولی‌های واحدی بودند که جملگی در شعاع کاریزمای خمینی مبدل به متابعان بدون قید و شرط امامشان شده بودند. مردم در انقلاب اسلامی به مثابه توده‌های بی‌شکل و معترضی بودند که امام به کفايت ایشان را مدیریت و راه‌بلدی کرد.

*** تفاوت قرائت چپ خط امامی از انقلاب با قرائت امثال حجاریان

جادبه خمینی و انقلاب خمینی برای چپ خط امامی محصول پکیج اعتقادی منسجم ایشان با محوریت عدالت بود که با برنده اسلام ناب ممهور شد. حالا این را مقایسه کنید با قرائت امثال آقای حجاریان از انقلاب اسلامی که آمده در مقاله «کامیابان خلاف آمد عادت» با تکلف و لفافه‌گوئی، انقلاب را وضعیتی «آنتروپی» فهم و معرفی کرده که باید به ید پرقدرت ایشان و امثال ایشان به فاز نورمالیزاسیون منتقل شود! اما مشارالیه از آنجا که برای زیر رادیکال بُردن و مجذور کردن انقلاب خمینی در مقام یک «وضعیت آنتروپی» ماخوذ به حیا هستند، آبرومندانه (!) کوشیده با توسل به مینیا توریزه و بلکه کاریکاتوریزه کردن انقلاب اسلامی در بازه مسمی به «دوران احمدی‌نژاد» و با جعل اصطلاح دوران «استثنائی» به فراست و غیرمستقیم قرینه‌ای از انقلاب اسلامی را با اسم مستعار «دوران احمدی‌نژاد» جعل کند و با خوانش این قرینه تحت عنوان «وضعیت استثنائی» چنین القا کند که به منظور گذشتن از وضعیت آنتروپی باید بکوشیم به صورت بهداشتی «فار نورمالیزیشن» را طی کنیم.

*** حجاریان و متحدانش نارفیقا نه جنبش اصلاحات را مصادره کردند

چنین قرائتی از انقلاب محسول فقد اندیشگی و ضعف مبانی اپیستمولوژیک امثال حجاریان از خمینی و انقلاب خمینی و یک شیدائی و تب زدگی بدون بصیرت و کور امثال ایشان به خمینی و انقلاب خمینی در بهمن 57 بود. چیزی شبیه نسبت بی اصلت «کَه و کَهرُبا» که بهمثا به تب و التها بی زودگذر به عرق می‌نشیند که در فردای دوم خرداد 76 این به عرق نشستن را با مصادره نارفیقانه جنبش اصلاحات توسط ایشان و متهدین ایشان مشاهده کردیم.

شاید این سؤال پیش بیايد که "با این قرائت از انقلاب اسلامی دائرة بر آنکه انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی نقش و جایگاه و خواستهای مردم در این انقلاب چه می‌شود؟ نمی‌شود که منکر پا یمردی‌های مردم در انقلاب اسلامی شد. قطعاً با پذیرش تمام وجود غیرقابل کتمان از درایت و هوشمندی امام در مدیریت انقلاب اسلامی نمی‌توان منکر نقش مردم و بالطبع منکر خواست و خواستهای مردم از انقلاب اسلامی بود. امام هر چقدر هم که امام بود، در خلاء که نمی‌توانست اعمال مدیریت کند و مردمی بودند که امام را در به فعلیت رساندن امامتش یاری دادند تا اکنون بتوانند خواستهای خود را از انقلابشان و مسئولین انقلابشان، مطالبه کنند؟" پاسخ این است که بله؛ اما این واقعیت غیرقابل کتمان را نیز نباید از نظر دور داشت که تاریخ را ستارگان ساخته‌اند و توده‌ها ذیل مدیریت ستارگان بوده که توانسته‌اند قابلیت‌های خود را به فعلیت برسانند.

اساساً و بدون عوام‌فریبی و با صراحة باور دارم «توده‌ها صغیرند» و برخلاف شعارهای عوام‌فریبانه و مردم‌گولزن «روشنفکران» اعم از روشنفکران سکولار تا روشنفکران دینی که به دروغ شعار بالغ بودن و رشید بودن مردم را سر می‌دهند، معتقدم فلسفه بعثت انبیا نیز تالی همین صغیر بودن مردم است که ظهور اولیاء‌الله را به‌منظور تنویر و هدایت و راهنمائی توده‌ها قابل فهم و توجیه می‌کند.

آقایان (روشنفکران) از سوئی مزورانه و با گرفتن فیگورهای اولتراروشنفکری شعار بالغ و عاقل و رشید بودن مردم را سر می‌دهند و همزمان و در کمال پرروئی نام خود را روشنفکر می‌گذارند!

مگر غیر از این است در قفای این عنوان (روشنفکر) قائل به نظرکردگی و دُرداگی و همه‌چیزدانی و فضیلت و دانش و سخنواری و فهم و عقل و درایت و دانائی خود در مقابل توده‌هائی هستید که در نقطه مقابله‌تان متصف به تاریک فکری و جهل و خرافه و بیسواندی و لاشعوری‌اند که در کف با کفایت شما «از ما بهتران» قرار است

او سارزده شده و به جنت مکانی و خُلد آشیانی برسند؟

مگر «خودروشنفکر دانی» و «خودروشنفکر خوانی» چیزی جز تقييد به خودخواهی و خوداعاً قلدانی و خودفضلدانی با دامن زدن به دو قطبی «روشنفکر - تاريکفکر» است که در اين دوگانه يك طرف متهم به عوامي و نادانی و بيسوادی و صغارت‌اند و قهراً ملزم به تبعيت و انقياد از آن طرفها به اعتبار همه‌چيزدانی و دانائی و فضيلت و سخندانی!

چطور است که نوبت انبیا که ميرسد، مردم را رشید فرض کرده که نيازي به متولي ندارند اما خودتان تافته‌هائی جدا با فته بهمنظر چوپانی عوام مفروض الرمه‌اید؟

آقايان با چنین خوانش‌های معوجی از خود و مردم و امام و انقلاب امام بود که در فهم اصلاحات دچار كژفهمی شدند.

البته که ماهیت دمکراسی عرفی ناظر مشارکت قاطبه شهروندان در انتخابات است و البته که در دمکراسی‌های عرفی اصل بر مدیون کردن حکومت به شهروند و طبیعاً پيروي حکومت از مطالبات شهروند از طريق آرای ايشان است. اساساً در دمکراسی عرفی مردم با راي خود حکومت و جناح حاكم را از طريق نشاندن بر كرسی قدرت مدیون به راي خود مي‌کنند تا از آن طريق حکومت را ملزم به تامين «خواست» خود کنند اما اين در نقطه مقابل دمکراسی دينی است که طی آن مردم از طريق راي، حكام خود را برمی‌گزینند تا «مصالح» ايشان را احصا و تحصيل و تامين کنند!

بي التفاتي به چنین بداهتي بود که جنبش اصلاح‌طلبی و سرآمدان آن را در تله دمکراسی انداخت و آقايان را دچار بدآموزی کرد تا با نشستن بر مواضع کشدار خود را محبوب القلوب همه اقشار و طبقات و نحله‌های و مشرب‌های فكري و اجتماعی و اقتصادي موجود در بدنه شهروندی ايران کنند تا با دلربائی از ايشان صندوق آراء را بنفع خود آكنده از آرای نامتجانسی کنند که در فردای نشستن بر كرسی قدرت زير فشلي محظوم ناشی از عدم تجانس ساختاري آرای مكتسبه دچار شرم حضور و بي عملی شوند.

*** اصلاحات مد نظر ما چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی

*** اصلاحات مد نظر ما با سياست‌های ناصواب هاشمي رفسنجانی ضديت داشت

*** گنجی و امثال گنجی اصلاحات را به انحراف، انحطاط و ابتذال کشیدند

* تنسیم: تعریف شما از اصلاحات و اصلاحطلبی چه بود؟! اصلاحاتی که شما به آن پیوستید، چه اعتقادات و اندیشه‌ها و آرمان‌هایی داشت؟!

سجادی: اصلاحاتی که ما از منتهی الیه چپ خط امامی می‌فهمیدیم و به اعتبار چنان فهمی از خرداد 76 به چنان اصلاحاتی پیوستیم، چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی؛ اصلاحاتی که بزرگترین قوه محرکه‌اش ضدیت با سیاست‌های ناصواب دوران هاشمی رفسنجانی بود. اصلاحاتی که دغدغه‌اش عقب راندن هاشمی و عملکرد ناصواب هاشمی از سرحدات انقلاب اسلامی بود. اصلاحاتی که شرفش اصالحت انقلاب خمینی و مبارزه علیه سیاست‌های آمرانه و ظالمانه و عدالت‌ستیزانه با رویکردهای بتمحورانه و تبارسالارانه دوران سازندگی بود که متأسفانه توسط گنجی و شامورتی‌بازی‌های امثال گنجی اعم از تزریق ادبیات جنائی - پلیسی آگا تا کریستی به فضای سیاسی کشور تا واریته اعتساب غذا آن اصلاحات به انحراف و انحطاط و ابتذال کشیده شد.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم نفر توسعه اقتصادی آمرانه با رویکرد بی وقیعی به عدالت اجتماعی و بی اعتمانی به طبقه محروم در دولت سازندگی بود. اصلاحاتی که ما می‌شناختیم فریاد اعتراضی بود علیه بازتولید مناسبات سلطنت و گرته‌برداری ناشیانه از سیاست‌های شکست خورده پهلوی در بسط و تعمیق توسعه اقتصادی آمرانه با فرمت غربی و بی‌وقعی به توده‌های محروم و بی توجهی به توسعه سیاسی و اجتماعی و خرد کردن استخوان‌های عدالت زیر چرخهای مهیب آریستوکراسی معوج سردار سازندگی.

اصلاحاتی که ما می‌شناختیم نفر بازتولید مناسبات شاهنشاهی و تخریب بافت اجتماعی ایران از طریق تاسیس طبقه‌ای جدید با نام دروغین «طبقه متوسط» اما با مختصات نامولدی و بلعندگی و بی‌خاصیتی که تنها مطالبه‌گر و هرهری مسلک است و در عین حال پر مدعای و تفاخرطلب و از خود متشرک بود. طبقه‌ای که در کنار هاشمی و مانند هاشمی آلوده به انانیت و «خویش‌بیینی» و «خویش‌بیش‌بیینی»‌اند.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم، خیزشی علیه تبارسالاری و قبیله‌گرانها و خاصه‌خروجی‌های منحط رائج دوران سازندگی بود. اصلاحات در فهم ما آفت‌شناسی و آفت‌زدایی از بدنه انقلاب و نظام بود. اصلاحات برای ما نه آرایش نظام بود و نه پیرایش نظام و فهممان از اصلاحات پالایش

نظام از پلشتهای مبتلا به طی دوران ترمیدور انقلاب بود.

نظام برای ما بهمثابه درختی مفروض بود که اگر مبتلا به میوه‌ای فاسد شده، موظفیم قبل از غرس و هرس یا بزرگ آن دست به الک خاک نامناسب و آلوده ریخته شده در پای آن درخت بزنیم. خاکی که آغشته به خودمحوری‌ها و شیطان‌صفتها و فخرفروشی‌ها و حقوقیزه‌طلبی‌ها بود.

بدین لحاظ «احمدی‌نژاد» از یک جهت برای من و امثال من حائز ستایش بود که ناخواسته مانند «زونا» اسباب کهیرزدن و برون‌ریخت ابتلای عمیق بخش معناداری از ایرانیان به سندروم شیطان‌زدگی شد. قشری با افاده و دماغ‌های سربالا با نگاهی متفرعنانه و از سر غیظ و تحقیر به قشری که به زعم ایشان متهم به بی‌همه چیزی و مبتلا به بی‌همه چیزی‌اند! یک بدآیند تاریخی ناشی از استنتاجات ناصواب ارزش داورانه از مفاهیم هستی شناسانه! که اوج آن را در جنبش سبز و اغتشاشات سال 88 ملاحظه کردیم.

وضعیت در ایران درگیر تعارف و رودربایستی و بی‌توجهی به یک بحران بزرگ و تاریخی است. آفت‌شناسی مطمئن نظر در جنبش اصلاحاتی که امثال بنده آن را مراد می‌کردیم، ناظر بر همین بی‌اخلاقی‌ها بود و هست. مگر جنبش سبز یا بخش بزرگی از جنبش سبز چیزی جز برون‌ریخت همین آفات و سیئات بود؟

جنبش سبز اعتراض مدنی به تقلب نبود. فعال شدن گسل تاریخی نفرت هیستویک یک قشر از قشری دیگر بود که سال‌هاست زیر پوست شهر خوابیده و تخریب کرده و می‌کند. به همین اعتبار است که شخصاً معتقدم دشمن ایران قبل از آمریکا یا اسرائیل یا ریاض در عمق شهر خوابیده و دشمنان خارجی از میانه چنین عمقی در داخل ایران یارگیری می‌کند.

دشمن واقعی و اصلی ایران درون لایه‌های متفرعن و شیطان‌زده مغزهایی است که برخوردار از نگاه شیطانی و روحیات شیطانی‌اند. بدآیندی که طی دوران سردار سازندگی برخوردار از عمق و عقبه و طبقه اجتماعی شد و اصلاحات برای من و امثال من مبارزه با چنین آفت و مصیبتی معنا می‌شد و می‌شود.

ناگفته نماند همین محمود احمدی‌نژاد قابل ستایش با بت برون‌ریخت چنین آفتی هم زمان برای من و امثال من بهشت لایق نکوهش است که از ناحیه نا بلدى و بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری‌ها یش عملاً مسبب زنده شدن کیش هاشمی و مناسبات سلطنتی و نارسیستی ایشان و طبقه محمول ایشان شد

که قبل و با چه مصیبته به عقب رانده شده بود.

طنز تلخ ماجرا آنگاست که جنبش اصلاحاتی که با رویکرد نفی مناسبات متفرعنانه دولت سازندگی در دوم خرداد 76 در گستره سیاسی ایران به منصه ظهور رسید، اکنون کارش به جائی رسیده که نماینده خودخوانده اش کسی شده که به شهادت خودش چهار تا کلاس مستمر دانشگاهی را به درستی نگذرانده و حالا خودش و حزب‌ش را اصلاح طلب معرفی می‌کند! آن هم لیدر و پدرخوانده اصلاحات! و بدون آنکه کمترین شناختی از لیبرالیسم فلسفی و مبانی فلسفی لیبرالیسم داشته باشد، از منتهی الیه پا به رکابی سردار سازندگی خود را و حزب‌ش متبعه اش را اصلاح طلب و پدرخوانده اصلاحات و لیبرال دمکرات معرفی می‌کند!

این توهین به شعور مخاطب است. این خواندن فاتحه بر کالبد اصلاحاتی است که قرار بود آفت شناسانه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی منتج از آن را از طریق اصلاحات، بهینه سازی کند!

*** طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد

* تسنیم: بر این اساس مراد شما از اصلاحات را می‌توان تجدیدنظر طلبی در راه طی شده یا منحرف شده انقلاب معنا کرد؟

- سجادی: ببینید اصلاحگری به باور من ملتزم به لوازمی است. لوازم اصلاح مبتنی بر آن است که نخست از غایت قصوی و کمال مطلوب خود معنا و تعریفی مدلل و بسامان در ذهن بسازید یا داشته باشید تا در مصدق بتوانید آن را اصلاح کنید. بدین معنا اصلاحات یعنی رویکرد هرمنوئیک به کانتکست. یعنی کشف مصدق از مبنا. یعنی باور عقلی و التزام ذهنی به کانتکست و پالایش عینی و بیرونی در تکست. یعنی مصدق سازی برای محتواه ذهنی. اما متأسفانه طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد.

اصلاحات دوم خردادی و دولت مولود اصلاحات دوم خردادی متاثر از رای 20 میلیونی مدیون عوامیت مردمی شد که در سطحی گسترده آغشته به آفت شیطانزدگی بودند و سرداران اصلاحات بهجای آنکه اهتمام خود را مصروف اصلاح جامعه و آفتزدائی از جامعه و نظام و انقلاب کنند؛ بی جهت خود را هزینه تامین و تحقق مطالبات نامتعارف این جامعه بیمار کرد. در واقع جنبش اصلاحات در فرآیند گذار از نوباوگی به بلوغ با قربانی کردن محتوا، اسیر فرم شد.

این بدآن می‌ماند که شما آب گل آلود را بهجای تصفیه و بهداشتی کردن در نابترین جام کریستال «سوآروسکی چکسلواکی» بریزید و بدینوسیله مراد را حاصل فرم کرده و خود را در خلسه «موفقیت در ماموریت» رفع مسئولیت کنید! بدون تردید نابترین جام‌های کریستال در مشهورترین برندهای فرانسه یا چکسلواکی نیز ناتوان از پالایش محتوای

خوداند و جنسیت جام اعم از سُفال یا چُدن یا چینی یا بلور یا کریستال نقشی یا سهمی در پالایش ماهیت مایع آلوده خود را ندارد.

اشتباه اصلاحات بی وقوع به ترا بط «ظرف و مظروف» و اولویت ناموجه ایشان به فرم و شکل و ظرف اصلاحات بود که در نهایت منجر به موتاسیون قابل فهم اما غیرقابل دفاع اصلاحات و اصلاح طلبان و استحاله هویتی این دو شد.

این استحاله از آنجائی جوانه زد که جنبش اصلاحات بهجای مبارزه با دلیل گریبانگیر علت شد. بهجای مبارزه با بیمار و بیماری به همدلی و همراهی با بیمار رسیدند.

*** اصلاحات از عدالتخواهی و استقلال طلبی و استکبارستیزی به سانتیما نتالیسم شکلگرا یانه با لعب «دمکراسی خواهی» گذار کرد

به باور من خطای اصلی جنبش اصلاحات گذارش از عدالتخواهی و استقلال طلبی و استکبارستیزی به یک سانتیما نتالیسم شکلگرا یانه با لعب «دمکراسی خواهی» بود.

اینکه «دمکراسی خواهی» بیت‌الغزل امروز آقا یان سنگرگرفته در اردوی مسمی به اصلاحات شده را باید در چارچوب همین سانتیما نتالیسم شکلگرا یانه محسوب کرد که موید بی‌التفاتی یا بی‌استعدادی یا ناتوانی ایشان در وجودان کردن گوهر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی استوار بر مبانی اندیشه شیعه است.

در مقام تشبيه اگر بتوان نظام‌های حکومتی را قرینه اتومبیل فرم کرد، بر این مبنا طبیعی خواهد بود «مرسدس بنز آلمان» از حیث سرعت و امنیت و آسایش به مراتب شایسته‌تر از یک «مسکویچ روسی» یُقُر و بد قلق دهه 50 اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود. حال شما این مرسدس بنز را بخوانید دمکراسی و آن مسکویچ را هم نظام استبدادی فرم کنید. بر این اساس طبیعی خواهد بود که دمکراسی (مرسدس بنز) از حیث ماهیت و کیفیت مرچ بر استبداد (مسکویچ) است اما محل مناقشه

آنچاست که برخلاف دواعی شکلگرایانه غربی‌ها بر سر شکل حکومت دغدغه اسلام و مردم‌سالاری منتب به اسلام قبل از شکل حکومت، شاکله حاکم است. بدین معنا که در مردم‌سالاری دینی قبل از آنکه دغدغه مرسدس بنز یا مسکویچ مطرح باشد، قبل از دغدغه‌یا بش و گزینش خودروی بهتر، دغدغه اصلی دغدغه «راننده بهتر» است تا بدین اعتبار چنان «شوفری» پشت فرمان هر خودروئی که بنشیند از آن درجه توان و استعداد و تبحر برخوردار باشد تا مسافران را به سلامت به مقصد برساند.

*** اصلاح طلبان محتاج بازتعریف خود و اصلاح طلبی هستند

* تسنیم: و نها یتاً اگر بخواهید در یک کلام اصلاحات و اصلاح طلبان موجود را جمع‌بندی کنید، پاسخ‌تان چیست؟

- سجادی: بالغ بر 25 سال پیش و پیرو مجادله‌ای که با وزیر خارجه وقت داشتم، خطاب به ایشان نوشتیم «اگر نمی‌توانید آنی باشید که دوست دارید باشید؛ لااقل بکوشید آنی باشید که می‌توانید باشید» بر همین منوال مایلم این قشر از مدعیان یا منسوبان به اصلاح طلبی را گوشزدی خیرخواهانه کنم که ایشان نیز قبل از هر چیز محتاج تعریف یا بازتعریف خود و اصلاح طلبی خود هستند.

قدر مسلم آن است اصلاح طلبی موجود در محنه آنی نیست که زمانی با مختصات انقلاب اسلامی و امام و نظام همپوشانی داشت. اینکه چی هستند؟ من نمی‌دانم اما می‌دانم چی نیستند! لذا بر ایشان فرض است تا قبل از آنکه دیگران تعریف‌شان کنند، خودشان و از منظری واقع‌بینانه خود را و نسبتشان یا عدم نسبتشان با انقلاب اسلامی و مولود انقلاب اسلامی و مختصات و متعلقات و ملحقات انقلاب اسلامی و نظام برآمده از انقلاب اسلامی را تعریف کنند و از این دوگانه سوزی و زیست توامان آبزیانه و خاکزیانه خود را منزه و رها کنند. عرضم تمام!

لینک مصاحبه:

<https://bit.ly/2gSAI91>

تحلیلی بر جنگ ایران و آمریکا

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/07/video_2019_7_1-21_3_28_870_o74.mp4